



قدیم تر فقط مسجد به نام خواجه روشنایی بود یا کوچه هم به همین اسم معروف بود؟

بیشتر مسجد را می گفتند مسجد خواجه روشنایی؛ البته مسجد سر کوچه بود و طبیعتا نشانی کوچه را هم با همین اسم می دادند؛ اما از آن ها مهم تر، وقتی می خواستند نشانی اینجا را بدهند، به آب انبار اشاره می کردند. مسجد خواجه روشنایی، آن قدیم ها، خیلی کوچک بود، اتاقی بود که بالای آب انبار درست شده بود. آب انبار بزرگی بود که همه محل را ب می داد. مردم از جلوی مسجد، از داخل کوچه می رفتند پایین و آب برمی داشتند. الان دو دیوار این طرف و آن طرف زیر مسجد، از جنس ساروج است. توپ هم برنی، تکان نمی خورد. این دو دیوار، همان دیوارهای آب انبار خواجه روشنایی است.

۵۵سال قبل که قرار شد مسجد را بزرگ تر کنیم، آمدم و دیوار ته مسجد را برداشتم و مسجد را بزرگ تر کردم. الان هم انکار که مسجد روی آب انبار است؛ فقط بزرگ تر شده است. برای آن قسمت هایی که به مسجد اضافه شد، ما هن ها را روی همان دیوارهای ساروج گذاشتیم و ساختیم و رویش سقف انداختیم.

چطور شد که به فکر بزرگ تر کردن مسجد افتادید؟

آب انبار شده بود پاتوق ولگردها و ارادل و اوباش. پدرم - خدایا - بقال بود. سر همین کوچه مغازه داشت و از این بابت خیلی ناراحت بود. چندبار با چوب و چماق رفت به سروقت آن هایی که می آمدند توی آب انبار و بیرونشان کرد. آخرش یک روز به من گفت: «بابا بیا اینجا را بساز!» ما آمدم و از کمر آب انبار سقف زدیم و آن سقف شد کف زیرزمین مسجد. آمدم و ابتدا آنجا دست شویی و وضو خانه زدیم. بعد عوض کردیم و آنجا ار کردیم آشپزخانه. باز دوباره آن را به هم زدیم و دست شویی و آشپزخانه درآوردیم. الان در زیرزمین مسجد، چند دست شویی هست و فضایی هم دارد که آشپزخانه است؛ اما زیر همه آن ها خالی است؛ یعنی بخش هایی از آب انبار هنوز آن زیر است.

آخرین نشانه های بخشی از تاریخ مشهد، حالا در تاریکی یک اتاق ۳در۳ گرفتار مانده است

قبر «خواجه روشنایی»

متروکه و مخروبه

کمال خجندی! از خواجه روشنایی حالا فقط نامی به جا مانده و صورت قبری که منسوب به اوست. هیچ کس درست نمی داند خواجه روشنایی که بوده و چه کرده. اما هر که بوده است، مردم مشهد سخت به او اعتقاد داشته اند و برای کارگشایی در گرفتاری ها. از او مدد می خواسته اند. نام خواجه روشنایی حالا مانده است روی مسجدی در ابتدای کوچه آخوند خراسانی ۸ در خیابان خاکی قدیم. قدیم ترها. گورستانی هم در اطراف مسجد بود که حالا جز یکی دو قبر چیزی از آن باقی نمانده و آب انباری که حالا پوشانده شده است؛ با وجود این، نام خواجه روشنایی هنوز پلی است که ما را به بخشی از تاریخ قدیم مشهد می رساند. در گفت و گو با حاج ابراهیم اسدزاده، متولی ۷۵ساله مسجد خواجه روشنایی و از اهالی قدیم خیابان خاکی، کوشیدم گوشه ای از این تاریخ را بازنمایی کنم.



قبر خود خواجه روشنایی؟ یعنی خواجه روشنایی در مشهد صورت قبر دارد؟

بله. قبر خواجه روشنایی همین جاست. از قدیم هم مردم می آمدند و قبرش را زیارت می کردند. مردم خیلی به خواجه روشنایی عقیده داشتند. حسین نامی هم بود که پدرم - خدایا - مرز - او را گذاشته بود که هروقت کسی آمد و خواست قبر خواجه روشنایی را زیارت کند، بیاید و در را برایش باز کند. او خودش هم شب ها همین جا می خوابید. این حرف زمانی است که قبرستان را خراب کرده بودند و پدرم این آدم را آورده بود که نگذار این اتاقک را هم خراب کنند.

اینجا معماری هم به نام مهندس وحدتی بود که معمار اوقاف بود. او کسی بود که بعدها در جایی که قبل از آن قبرستان بود، ساخت و ساز کرد. این زمین ها همه زمین های اوقافی است اما او توانست اوقاف را هم راضی کند. اول یک موزاییک سازی راه انداخت و بعد از آن هتل ساخت. خودش به رحمت خدا رفته است؛ بچه هایش هم همه آمریکا هستند و هرکدامشان آدم درس خوانده استخوان داری شده است.

حیف نیست که این قبرهای تاریخی، این طوری متروکه و ناشناس رها شده اند؟!

چطور حیف نیست؟! از میراث فرهنگی آمده اند، از اوقاف آمده اند، اما کسی کاری نکرده است. ما پیشنهاد کردیم که اینجا بشود روشویی مسجد، خوب، این قبرها هست. ما نگذاشتیم آن ها را هم خراب کنند. حالا که این قبرها مانده است، یکی مرّ دش باشد و بیاید اینجا را درست کند؛ هم آن دو قبر، از این حالت مخروبه در می آیند، هم مسجد صاحب روشویی می شود و دیگر لازم نیست کسی برای وضو گرفتن برود پایین. این را بارها گفته ایم اما هیچ کس مرّ دش نبود. شما بنویسید؛ شاید با قلم شما، کسی پیدا شد و پا پیش گذاشت.

غیر از این دو صورت قبر، قبر دیگری هم در قبرستان خواجه روشنایی بود که به آدم سرشناسی تعلق داشته باشد؟

آن طور که من یادمان می آید فقط همین دو قبر بود که مردم برای زیارتش می آمدند. قبر دیگری به یاد من نمی آید؛ اما اینجا آدم سرشناس کم نداشتیم. معروف تر از همه آیت ا...، کفایی - پسر «آخوند خراسانی» - بود که اسمش را روی خیابان خاکی گذاشته اند. خانه آیت ا...، کفایی همین جا، سه کوچه پایین تر، بود. ته کوچه هم - جایی که می خواهی برسی به خسروی نو - خانه امیر تیمور کلالی بود. او هم آدم سرشناسی بود و خانه بزرگی داشت، خانه اش باغی بود. یک درخت بزرگ هم بود که مال خانه او بود و افتاده بود وسط خیابان خسروی نو. آن درخت را - چون درخت بزرگی بود - قطع نکرده بودند. درخت وسط خیابان بود. کنارش هم یک دست شویی زده بودند که مردم از آن استفاده کنند. بعدها چون خیلی تصادف می شد، آن درخت را هم انداختند و الان اثری از آن نیست. در کمرگاه کوچه - که یک سهراهی است و از آنجا می پیچی به سمت کوچه آیت ا...، خانه ای - یک تکیه قدیمی هم به نام تکیه کاشیان بود که تکیه کاشانی ها بود. بعدها تبریزی ها آن را خریدند و شد تکیه تبریزی ها.

حاشیه خیابان هم مدرسه ای بود به نام مدرسه تدین. مدرسه دست حاجی تدین بود. او هم از قدیمی ها بود که در انقلاب شهید شد. مالکش خانی بود به نام انیس آغاگردستانی. این انیس آغا ملکش را داده بود دست حاجی تدین که بچه ها همین جا مدرسه بروند؛ اما تویلت آن ملک دست ما بود. بعدها بچه ها آمدند و ملک را گرفتند. آن ملک، دست وراث افتاد و الان چهار دهنه مغازه است اما بالایش را ما به مسجد اضافه کردیم. روی همان دیوار ساروجی، پایه زدیم و ساختیم. الان بخش زنانه مسجد، درش از بر خیابان است.

اینجا، بعد گنبد سبز، یک بیمارستان دویست تخت خوابی بود. گاری ها می آمدند و می رفتند و مریض ها را می بردند و می آوردند. از وسط خیابان خاکی هم کالی رد می شد که رویش را پوشانده بودند. آن کال هنوز هم هست؛ زیر خیابان است. چندسال پیش که می خواستیم آب وصل کنیم و تا وسط کوچه را کنده بودیم، با یکی از رفقا آن زیر را دیدیم. چراغی بردیم و مقداری هم جلو رفتیم. صدای شرشر آب می آمد. ترسیدیم و آمدم بیرون. قدیم تر که هنوز «اگو» (شکبه فاضلاب شهری) راه نیفتاده بود، مردم، از زیر، فاضلابشان را به همان کال وصل می کردند.

هم همین بغل بود. همین بغل مسجد، داخل کوچه، اتاقکی بود که همان جا مرده ها را می شستند.

قبرستان تا چه سالی دایر بود؟

به نظرم تا سال ۱۳۳۸ بود؛ البته آن موقع ها دیگر کسی را اینجا دفن نمی کردند اما قبرها و مرده شوی خانه بود. از آن قبرستان، الان یک اتاقک سه درسه باقی مانده که درش درست رویه روی مسجد است؛ یک در چوبی دولته. اینجا همان جایی است که قبر صدرالاشراف در آن قرار دارد. کنارش هم قبر خود خواجه روشنایی است. درواقع وقتی می خواسته اند صدرالاشراف را اینجا دفن کنند، او را آورده اند و کنار قبر خواجه روشنایی دفن کرده اند. الان در این اتاقک، دو صورت قبر است؛ یکی اش همان قبر صدرالاشراف است و یکی هم قبری است که همان قبر خواجه روشنایی باشد.

گزارشی کوتاه از وضعیت بنای کلیسای انجیلی مشهد در خیابان جنت

مصلوب مهجور



دیوارهای داخلی محوطه هم در گذر زمان دچار فروریختگی شده اند و اوضاع نابسامانی دارند. شوربختانه تاکنون اقدام خاصی برای حفظ حریم این اثر ملی نیز انجام نگرفته است و این یعنی باید منتظر آسیب های جدی تر بر بنای این سازه تاریخی شهر باشیم. کلیسای انجیلی می تواند نمادی برای بازگویی نقش مسیحیان در تاریخ مشهد و پذیرش آن ها در ساختار اجتماعی شهر باشد. رها کردن بناهایی این چنینی، میخ آخر بر تابوت هویت شهری خواهد بود.

تصدیق می کند و بعد با صدایی نحیف اضافه می کند؛ «حیات پستی کلیسا را بتن ریختند.»

میخ آخر

با تحقیق بیشتر، صحت فرضیه بازسازی کلیسا تأیید می شود. در تابستان سال گذشته، بازسازی محسوسی در فضای سازه رخ داده اما انگار این بازسازی در جهت ترمیم بنا نبوده است. آسیب دیدگی های متعدد همچنان در نمای بیرونی بنا مشاهده می شود. همین طور

بجره هاست. در بازدید حضوری از محل، نخستین چیزی که توجه مان را جلب می کند کولر آبی در بالکن دایره ای شکل بناست که با سروصدا کار می کند. با غروب آفتاب نیز روشنی چراغی کم سو از پشت پنجره به داخل کوچه سرک می کشد؛ همه این ها نشان می دهد که اینجا کسی ساکن است. برای این گفته چند روایت داریم که همسایگان کلیسا آن را تعریف کرده اند.

روایت اول؛ موتورسیکلتش را در حیاط خاموش می کند. می خواهد در را ببندد که می گویم برای چه آمده ام و موافقت می کند که به سؤالات پاسخ دهد. بازنده سالی است که با خانواده اش در همسایگی کلیسا زندگی می کند. می گوید محوطه کلیسا را دو نفر خریدند و چند آپارتمان ساختند. اکنون داخل ساختمان اصلی کلیسا دو خانواده زندگی می کند. تعدادشان سرجمع می شود پنج شش نفر. نفس چاق می کند و می گوید: «تا سه سال پیش ظاهر بنا شبیه کلیسا بود؛ روی در اصلی، نام کلیسا و طرح صلیب حک شده بود و سر در ساختمان نیز تابلویی نصب بود که رویش نوشته شده بود «کلیسای انجیلی». اما این نمادها در سال ۱۳۹۹ از نمای سازه کنار گذاشته شدند. در آهنی بزرگ کلیسا هم دایره کوچک تر و چند طاق شیشه ای جایگزین شد.» روایت دوم؛ مقابل کیوسک نگهبانی بیمارستان منصربه با یکی از ساکنان جوان محل هم کلام می شوم اما او نیز مانند بیشتر همسایه ها، چیز زیادی نمی داند. با تردید کلمات راگزینش می کند: «می گویند که سابقا کلیسا بوده اما حالا دیگر فعالیتی ندارد و چند نفر آنجا زندگی می کنند. سال گذشته هم برای بازسازی، مصالح آورده بودند.» انگشت اشاره اش را به سمت کلیسا می گیرد و ادامه می دهد: «آنجا یک درخت بلند بود. آن را هم قطع کردند.» در تصاویر قدیمی تر کنج دیوار شرقی درختی خودنمایی می کند که حالا جای خالی آن آزاردهنده است. یکی از اهالی سال خورده محل که صحتمان را می شنود، این گفته را

سرنوشت کلیسا

پیش از پرداختن به کلیسا خوب است بدانید که آخرین آمار رسمی از تعداد مسیحیان مشهد، مربوط به دهه ۷۰ قرن ۱۴ خورشیدی است که ۶۱مسیحی در مشهد زندگی می کردند. در اواخر دهه ۷۰ و آغاز دهه ۸۰، با مهاجرت مسیحیان مقیم مشهد، «کلیسای انجیلی» رفته رفته خلوت تر و در نهایت فعالیت آن متوقف شد.

در این تاریخ، شخصی از سوی اداره کلیساها، مسئولیت حفاظت و نگهداری از کلیسا را برعهده می گیرد. طی سال های بعد، بخش های جنوبی و غربی ملک به اشخاص حقیقی فروخته می شود. این زمین ها حالا به آپارتمان های مسکونی چند طبقه تبدیل شده اند. در مرداد سال ۱۳۸۴، سازمان میراث فرهنگی استان در نامه ای به سرایدار کلیسا، عضویت این بنا در فهرست آثار ملی را ابلاغ و آمادگی خود را برای مرمت سازه و تبدیل بنا به مکانی فرهنگی و توریستی، اعلام می کند؛ اما سرنوشت کلیسای انجیلی گواه آن است که این سازمان، پاسخی از جانب متولی و مالک کلیسا دریافت نمی کند؛ همچنین در فرم معرفی کلیسا به عنوان اثر ملی، سازمان میراث فرهنگی به کاربری مسکونی آن اشاره کرده است. این در حالی است که در همین فرم، وضعیت مالکیت کلیسا «دولتی» ذکر شده است. حال با گذشت نزدیک به دو دهه، از آنچه در این سال ها بر سر کلیسای انجیلی آمده است اطلاعات روشنی در دست نیست.

محل ها چه می گویند؟

بعضی از ساکنان بومی می گویند این ملک متروکه و خالی از سکنه است؛ اما همسایگان آپارتمان مجاور کلیسا هرازگاه، شاهد رفت و آمدهایی به داخل ملک هستند، تصاویری هم که در فواصل زمانی مختلف از نمای بیرون کلیسا ثبت شده است، گواه تغییر در منظره درونی